

ژو مینگ لیانگ (1): آیا فکر می کنید که مارکسیسم برای امروز مناسب است؟ اگر جواب مثبت است، چه بخشهایی از آن را مناسب میدانید؟

مایکل لیوویتز (2): فکر می کنم که مارکسیسم برای درک سرمایه داری معاصر کاملاً مناسب است. این اشتباه خواهد بود که فکر کنیم که سرمایه داری تغییر یافته و اکنون نوبت تغییر مارکسیسم رسیده است. مارکس طبیعت سرمایه داری را دریافته، و گرچه سرمایه داری در پاره ای از اشکال آن تغییر یافته، اساس آن بلا تغییر مانده است. سرمایه داری سیستمی است که بر پایه ی استثمار و تغییر شکل کار دستمزدی استوار است تا سود صاحبان وسایل تولید را تأمین نماید. این امر تغییر نیافته است.

س: در حال حاضر مارکسیسم چه مشکلات تئوریک را قرار است حل نماید؟

گمان می کنم مهم است که دریابیم که مارکسیسم بطرز چشمگیری در قرن بیستم تغییر شکل داده شد. چیزی که فراموش شده است آن است که مارکس متفکری دیالکتیکی بود که تلاش نمود تا کل را در نظر گیرد - مجموع اجزای تشکیل دهنده، و تأثیرات متقابل آنها را - اجزایی که همدیگر را متقابلاً تحت تأثیر قرار داده و به یکدیگر شکل بخشیده و سیستمی آرگانیک (نظام مند) را تشکیل می دهند. چیزی که از نظر دور ماند آن درک عمیقی است که نیروهای مولده را نه بعنوان موجودیتی بیطرف، بلکه با ویژگی های جامعه ای که از آن بر می خیزند، در نظر می گیرد. بعبارت دیگر، تمایلی تلاش نموده است که ویژگی روابط تولید را بدست فراموشی بسپارد. بجای آن، چیزی که غالباً بعنوان مارکسیسم معرفی گردیده است نوعی "پارتیویوتیسم" و "تعین گرایی" بوده است که در آن توسعه ی نیروهای مولده به مثابه علت (و ابزار) همه ی تغییرات در نظر گرفته شده است. این تصور در متن تلاش شوروی برای توسعه ی تا حد امکان سریع - بعلت تهدیدات امپریالیستی، که قابل درک است، ظهور نمود که تحریف مارکسیسم بود. من در کتابم بنام "تضادهای سوسیالیسم واقعاً موجود - رهبران و پیروان" راجع به این انحراف از مارکسیسم نوشته ام.

به فراموشی سپردن اینکه انسانها چگونه در روند تولید ساخته می شوند در ارتباط نزدیک با عدم تأکید بر روابط تولیدی است. تصور کنید، بعد از همه ی آنچه در مورد چگونگی فلج شدن و از شکل انداختن مردم در روند تولید سرمایه داری نوشت، گرایشی در تلاش است که تأثیرات تولید سرمایه داری بر انسانها را بدست فراموشی سپرده و فقط بر استثمار تکیه نماید. این آنچه نیست که مارکس انجام داد. مارکس توضیح داد که استثمار خواستگاه سرمایه است، اما خشم و شور مارکس برخاسته از تشخیص او دایر بر این بود که سرمایه چگونه مردم را به نابودی می کشاند. اگر این را فراموش نمایی، رسیدن به این نتیجه کار آسانی است که - چیزی که مهم است توسعه ی نیروهای مولده است و نه چگونگی این توسعه - و بدین صورت می توان گولاک ها و سرمایه داری را توجیه نموده و به طبیعت انسانهایی که تحت این شرایط پرورش می یابند بی توجه ماند. به گمانم نیازمند آنیم که به مارکس رجوع نماییم.

س: موضوع کتابتان "بدیل سوسیالیستی: توسعه ی حقیقی انسانی" چیست؟ اجزای اصلی توسعه ی حقیقی انسانی به نظر شما کدامند؟

در این کتاب کوشیده ام به تکیه ی مارکس بر مرکزیت توسعه ی انسانی برگردم. برای مارکس، هدف ساختن جامعه ای بود که امکان توسعه ی "انسانهای غنی" را فراهم می ساخت. مارکس وقتی از غنی صحبت می کرد، منظورش مردم مصرف گرا نبود، بر عکس، از مردمی سخن می راند که قادرند توانایی ها و ظرفیت هایشان را توسعه دهند.

این فردی است که توانایی‌ها و نیازهایش چند وجهی است. و مارکس بسیار واضح بیان داشت که پرورش چنین انسانهایی مستلزم ترکیب تفکر و عمل است، بعبارتی دیگر، پایان دادن به جدایی فعالیت‌های ذهنی و بدنی، و پایان دادن به شرایطی که در آن مردم تحت مدیریت دیگران و برای اهداف آنان کار می‌کنند. توسعه‌ی انسانی در این شکل آن کاملاً با روابط تولیدی سرمایه‌داری ناسازگار است.

س: چرا فکر می‌کنید که سوسیالیسم تنها راه تحقق توسعه‌ی انسانی است و سرمایه‌داری قادر به اینکار نیست؟

مارکس اعتقاد داشت (و من کاملاً با او موافقم) که توسعه‌ی انسانی نیازمند وجود جامعه‌ی همیاران مبتنی بر مالکیت جمعی وسایل تولید است. فکر می‌کنم که ما قادریم که مشخص‌تر راجع به این نکته صحبت نماییم، و در کتاب "بدیل سوسیالیستی" اینکار را انجام داده‌ام. توسعه‌ی حقیقی انسانی مستلزم گونه‌ای از روابط تولیدی است که در آن مردم از رهگذر فعالیت‌هایشان خود را توسعه داده - بعبارتی، از طریق تولید سوسیالیستی سازمان‌دهی شده توسط کارگران. اما این امر نیازمند مالکیت جمعی وسایل تولید است - مالکیت اجتماعی. و معنای مالکیت خشک دولتی یا مالکیت گروه‌های منفرد کارگری نیست - در مقابل، به معنای مالکیت اجتماع است که تحت آن تولید مستقیماً و آگاهانه برای تأمین نیازهای اجتماعی صورت می‌پذیرد. بنابراین، جامعه‌ی بمانند یک سازمان اجتماعی باید در تعیین نیازهایی که لازم است برآورده گردند فعال بوده و تا زمانیکه در جامعه زندگی می‌کنیم در مقام همبستگی برای دیگران تولید می‌نماییم. بدین شکل یک "مثلث سوسیالیستی" داریم: مالکیت اجتماعی وسایل تولید - تولید اجتماعی سازمان‌دهی شده توسط نیروی کار - به منظور تولید نیازهای اجتماعی (که منظور یک جامعه‌ی همبسته است). این آن جامعه‌ای است که همه‌ی مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها برای آن مبارزه می‌کنند. این جامعه‌ی یک شبه درست نخواهد شد. گرچه، باید بطور همزمان در هر سه‌ی این جبهه‌ها مبارزه نمود و هیچ وجهی از این مثلث را نباید به آینده‌ای دور موکول نمود. آینده هیچگاه از راه نمی‌رسد مگر آنکه، برای پایان دادن به شرارتی که سرمایه‌داری نامیده می‌شود در همه‌ی جبهه‌ها مبارزه نماییم. باید دانست که هنگامی که پاره‌ای از جبهه‌های این مبارزه را ترک نماییم، به منطق سرمایه‌داری امکان داده‌ایم که در این مکانها و بجای آنها شکوفا گردد.

س: بنظر شما برجسته‌ترین متفکران مارکسیست در چند دهه‌ی گذشته چه کسانی بوده‌اند؟ اهمیت مشارکت آنان در توسعه‌ی مارکسیسم را در چه می‌بینید؟

به گمانم برای یافتن مهمترین متفکران مارکسیست در چند دهه‌ی گذشته باید بیرون از دایره‌ی اقتصاددانان مارکسیست را جستجو نمود. یکی از مهمترین فیلسوفان مارکسیست ایستوان مزاروش (3) است. فکر می‌کنم که اهمیت کار او در تأکید بر اهمیت مرکزیت یک سیستم نظام مند در آثار مارکس و خطرات بفراموشی سپردن این امر است که سرمایه‌داری یک سیستم نظام مند است. مارکسیست مهم دیگر دهه‌های اخیر، بیولوژیست مارکسیست ریچارد لوینس (4) است. کتابی که او به همراه ریچارد لوانتین (5) بنام "بیولوژیست دیالکتیکی" نوشت، تجزیه و تحلیل هوشمندانه‌ای از دیدگاه دیالکتیکی در مقابل نظرگاه اتمیستیک (اتم‌گرایی)، کارترین (پیروان دکارت) بود که بر تفکرات غربی حاکم اند. علاوه بر این نظریات تئوریک، به مثابه چشم انداز جامع او، لوینس در تشخیص تأثیرات متقابل و نتایج غیرعمدی تصمیمات فردی، خصوصاً در ارتباط با محیط زیست، بسیار تأثیر گذار بوده و از نزدیک با دانشمندان بهداشت عمومی در کوبا در این زمینه همکاری داشته است. به همچنین، جان بلمی فاستر (6)، یکی دیگر از پیشتازان تشخیص ارتباط بین مارکسیسم و درک محیط زیست بوده است که کتاب درخشان "مارکس و اکولوژی" را نوشته و تلاش دارد که درک ما از سرمایه‌داری و محیط زیست را افزایش دهد. همه‌ی این نویسندگان بشدت مرا تحت تأثیر قرار داده و در کارم کمک نموده‌اند. نهایتاً باید مارتا هارنیکر (7) را به این لیست اضافه نمایم که کارش در زمینه‌ی احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی، بخصوص در آمریکای لاتین، در تشخیص اینکه یک سازمان سیاسی چه اقداماتی را باید انجام داده، و یا بطور قطع و یقین از چه چیزهایی پرهیز نماید، بسیار با اهمیت بوده است.

س: در سالهای اخیر، مناظره و بحث در مورد مارکسیسم از سر گرفته شده و شدت یافته است. تعداد هر چه بیشتری از مردم فکر می کنند که مارکسیسم می تواند نقش بسزایی در حل مشکل جاری ایفا نماید. نظرتان راجع به اعتبار مارکسیسم در شرایط حاضر چیست؟

مطلقاً جای سوال نیست که مارکسیسم می تواند در درک طبیعت بحران امروزی سرمایه داری بما کمک نماید. برای غیر مارکسیستها هر بحرانی تصادفی یا نتیجه ی تصمیمات غلط است. آنها قادر نیستند بین علت و معلول تفاوت قائل شده و اکثراً نشانه های بحران را با سرچشمه ی مشکل اشتباه می گیرند. برعکس، مارکسیسم بما اجازه می دهد که سرمایه داری را به مثابه یک کل در نظر گرفته و عناصر نهانی که نه تنها ویژگی بحران بلکه دورانهای گسترش بدون وقفه ی آنرا توصیف می نمایند، درک نماییم.

گرچه بنظر من اشتباه خواهد بود که فکر کنیم که مارکسیسم می تواند بحران حاضر را حل نماید. مارکسیسم یک تئوری است، راهی است برای درک نمودن. نهایتاً، تنها راه پایان دادن به بحرانهای سرمایه داری، پایان دادن به خود سرمایه داری است. و این به بیش از یک تئوری نیاز دارد، این امر نیازمند یک تعهد و اراده برای پایان دادن به این سیستم منحرف اقتصادی است.

س: آیا ارتباطی بین تئوری مارکسیسم و جنبش توده ای کارگری امروزی می بینید؟ آیا جنبشهایی وجود دارند که از مارکسیسم در کل، و مانوئیسم بطور اخص، به مثابه اسلحه ی تنوریکشان استفاده نمایند؟ مشکل اصلی جنبش های امروز چیست؟

با کمال تأسف، در حال حاضر مارکسیسم تأثیر ناچیزی بر جنبش های چپ، جنبش های توده ای کارگری، یا تحولات مرتبط با بهار عربی یا جنبش اشغال دارد. به گمان من این امر تا حدی بازتاب وسعت انحرافی است که در قرن بیستم بنام مارکسیسم اتفاق افتاد. انحرافی که موجب گردید که بحث در مورد نیازهای مردم که در جنبشهای اجتماعی آنان بازتاب می یافت، و یا بحث در مورد اموری که از نظر مردم بیشترین اهمیت را در زندگی آنان داشت، متوقف گردد. وقتی انسانها از کانون مارکسیسم ناپدید گردند، جای تعجب نخواهد بود که نیازهای آنان نیز نادیده گرفته شوند. این یک مشکل بود.

مشکل دیگر سازمانهای مارکسیستی بودند که گمان می کردند که جواب همه ی سوالات را آماده در جیب داشته و اینکه همه ی جنبشهای اجتماعی نیازمند آنند که گوش جان به آنها بسپارند. این دقیقاً آن چشم اندازی است که مارکس رد نمود وقتی که اظهار داشت: "ما نمی گوئیم که حقیقت اینجاست، در مقابل آن زانو بزنید." کوتاه سخن آنکه، سازمانهای مارکسیستی فراموش کردند که به دیگران گوش دهند.

قطعاً مردم اینک رنج می برند. آنها حتماً عصبانی هستند. و این خشم که محصول نئولیبرالیسم، بحران سرمایه داری، و اکنون بحران تولید مواد غذایی است (که باعث ازدیاد بهای مواد غذایی می گردد) در حال افزایش است. مردم به آنچه که بنظرشان غیر عادلانه است عکس العمل نشان می دهند. ولی در حال حاضر به مارکسیسم توجهی ندارند. در واقع، در بسیاری جاها، آنارشویست ها توجه بسیار بیشتری را بخود جلب می نمایند. و باید دانست که در غیاب یک تجزیه و تحلیل منسجم چپ که بتواند منشتر گردد، خطر اینکه فاشیسم این فضاها را پر نماید وجود دارد، چنانکه بروشنی در یونان امروز شاهد این امر هستیم. مسئولیت سنگینی بر دوش ما است: باید بتوانیم که سرچشمه ی نابرابری هایی را که مردم احساس می کنند برایشان توضیح دهیم – درست هانگونه که مارکس برای فراتر رفتن از شعارهای قرن 19، دستمزدها و روز کاری عادلانه (که او بدرستی شعارهای محافظه کارانه می خواند)، اصرار داشت و خواستار تأکید بر نیاز به پایان دادن به شکل کار دستمزدی بعنوان شعاری انقلابی گردید. اما برای انجام اینکار، نیاز داریم با گوش فرا دادن و درک نمودن شروع نماییم. اگر موفق به انجام اینکار نگردیم، فاشیسم و بنیادگرایی مذهبی موفق خواهند شد.

س: نظرتان در مورد صعود چین چیست؟ آیا چین آنگونه که مارتین جکس (8) در کتابش می گوید بر دنیا حکم خواهند راند؟

به باور من جای سوال نیست که یک بازسازی پیچیده ی سرمایه داری در دنیا در جریان بوده و چین بعنوان یک قدرت سرمایه داری نوظهور در قرن 21 (با شانگهی بعنوان شهر حاکم) جای ایالات متحده ی آمریکا را می گیرد. دلایل زیادی برای این امر وجود دارد. این دلایل شامل، توانایی چین برای توسعه از رهگذر اقتصاد صادرات – محورش که بر پایه ی توانایی اش در استفاده از شمار بزرگی از مردم مناطق روستایی در صنایع استوار است، و توانایی اش در استفاده از دولت برای سرپرستی گسترش بخشهای کلیدی اقتصاد، می گردد. گرچه مطمئن نیستم که حرکت چین بسوی سوسیالیسم است.

یادداشت ها:

1. Zhuo Mingliang
2. Michael A. Lebowitz - استاد ممتاز اقتصاد در دانشگاه ساپمن فریزر در ونکوور کانادا
3. Istvan Meszaros
4. Richard Levins
5. Richard Lewontin
6. John Bellamy Foster
7. Marta Harnecker
8. Martin Jacques